

محمد مهدی گلشاهی، پژوهشگر مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه در گفت‌وگو با «فرهیختگان» مطرح کرد

هوش مصنوعی و رنسانس جنگ‌ها

رژیم صهیونیستی همواره از ترور به‌عنوان ابزاری راهبردی برای پیشبرد اهداف سیاسی و امنیتی خود استفاده کرده است. اما پرسش کلیدی این است: آیا ترور صرفاً یک تاکتیک موقت است، یا بخشی از هویت و فلسفه وجودی این رژیم؟ برای واکاوی این موضوع، به سراغ محمد مهدی گلشاهی، پژوهشگر مهمان مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه و متخصص در حوزه‌های اقتصاد سیاسی، علوم شناختی و تحولات امنیتی خاورمیانه، ای‌شان با بررسی سیر تاریخی ترور در استراتژی اسرائیل، از نقش آن در شکل‌گیری این رژیم تا تبدیل شدنش به جزئی از دکتترین دفاعی امروزش سخن می‌گوید. همچنین، به تحلیل کمپین‌های ترور علیه ایران، راهبرد ایران‌هراسی و حتی کاربرد هوش مصنوعی در جنگ‌های اخیر می‌پردازد. این گفت‌وگو نه‌تنها روشنگر ابعاد پنهان سیاست‌های رژیم صهیونیستی است، بلکه چشم‌اندازی از تقابل آینده‌محور مقاومت با این رژیم را ترسیم می‌کند.

■ ■ ■

اساس ترور و تروریسم در شکل‌گیری رژیم اسرائیل چه نقشی داشته است؟ ترور در دیدگاه و هستی‌شناسی این رژیم چه جایگاهی دارد؟

برای درک نقش بنیادین ترور در تشکیل رژیم صهیونیستی باید به دهه‌های پیش از تأسیس رسمی این رژیم بازگردیم. از همان ابتدای شکل‌گیری جنبش صهیونیسم در اواخر قرن نوزدهم، خشونت به‌عنوان ابزاری برای تحقق اهداف سیاسی به کار گرفته شد. اما اوج آن را می‌توان در دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ مشاهده کرد، زمانی که گروه‌های تروریستی مانند هاگانا، ایرگون و لهی تشکیل شدند. این گروه‌ها سه هدف اصلی را دنبال می‌کردند: اول حذف یهودیان مخالف صهیونیسم، دوم ترور فلسطینی‌ها برای ایجاد رعب و فرار اجباری آنان و سوم مقابله با مقامات انگلیسی. نکته قابل تأمل اینجاست که بسیاری از رهبران بعدی اسرائیل مانند مناحیم بگین که جایزه صلح نوبل را دریافت کرد، پیشینه‌ای آشکار در تروریسم داشتند. این موضوع نشان می‌دهد که ترور نه به‌عنوان یک ابزار موقت، بلکه به‌عنوان یک اصل بنیادین در فلسفه وجودی این رژیم نهادینه شده است.

کمپین‌های ترور از چه زمانی جزء تئوری‌های اسرائیل شده است؟

برای تحلیل دقیق این موضوع باید به سه دوره تاریخی مهم اشاره کرد. تاپیش از سال ۱۹۹۵، یعنی زمانی که حزب کارگر بر اسرائیل حاکم بود، ما شاهد استفاده ابزاری از ترور علیه مردم عادی بودیم. جالب اینجاست که بسیاری از همین مسئولان حزب کارگر، خود سوابق تروریستی در گروه‌هایی مثل هاگانا و ایرگون داشتند. اما تحول اصلی در سال ۱۹۹۶ اتفاق افتاد، زمانی که جناح راست به رهبری نتانیاوو قدرت را در دست گرفت و در این دوره شاهد تغییر رویکرد اساسی در استفاده از ترور بودیم. دیگر هدف، مردم عادی نبودند، بلکه رهبران جبهه مقاومت در کانون توجه قرار گرفتند.

بااین حال، نقطه عطف ماجرا به سال ۲۰۰۰ بر می‌گردد. آن زمان که اسرائیل با شکست سنگین از حزب الله مواجه شده و مجبور به خروج تحقیرآمیز از جنوب لبنان شد. این واقعه باعث شد ترور به یکی از چهار ستون اصلی استراتژی دفاعی اسرائیل تبدیل شود. از آن پس بود که ما شاهد شکل‌گیری کمپین‌های منظم ترور علیه شخصیت‌های کلیدی مقاومت و دانشمندان هسته‌ای شدیم.

نکته مهم این است که پس از سال ۲۰۰۰، ترور دیگر یک اقدام مقطعی و موردی

نبود، بلکه به بخشی از دکتترین رسمی امنیتی رژیم صهیونیستی تبدیل شد. این همان تحولی است که امروز شاهد پیامدهای آن در منطقه هستیم.

از چه زمانی ایران‌هراسی و مسئله ایران به هدف اصلی اسرائیل تبدیل شده و در قبال آن چه برنامه‌ریزی‌هایی کرده‌اند؟ کمپین‌های تروری که اخیراً علیه ایران و حزب الله انجام شده، چگونه شکل گرفته است؟

تبدیل ایران به دشمن اصلی اسرائیل روندی بود که در اوایل دهه ۲۰۰۰ آغاز شد؛ اما در سال ۲۰۰۷ به نقطه عطف خود رسید. در این سال نشستی محرمانه بین مقامات ارشد موساد و دیپلمات‌های آمریکایی برگزار شد که در آن ایران به‌عنوان تهدید شماره یک شناسایی شد. اسرائیل با درک این واقعیت که ایران به‌عنوان حامی اصلی محور مقاومت نقش کلیدی در معادلات منطقه دارد، استراتژی چندوجهی‌ای را طراحی کرد. این استراتژی از ترور دانشمندان هسته‌ای در دهه ۲۰۱۰ آغاز شد و به ترور فرماندهان نظامی در سال‌های اخیر گسترش یافت. نمونه‌های بارز این روند را می‌توان در ترور شهید احمدی‌روشن، شهید فخری‌زاده و شهادت سردار سلیمانی مشاهده کرد. امروزه این کمپین‌ها با بهره‌گیری از فناوری‌های پیشرفته مانند پهپادهای هوشمند و جنگ سایبری به سطح جدیدی وارد شده‌اند.

می‌توانید درباره کمپین‌های ترور اسرائیل علیه ایران به‌ویژه در هزاره جدید بیشتر توضیح دهید؟
در تحلیل تحولات کمپین‌های ترور اسرائیل پس از سال ۲۰۰۰، می‌توان یک سیر تکاملی را در روش‌ها و اهداف این رژیم مشاهده کرد که در ادامه به ترتیب توضیح می‌دهم:

تحول اول: تغییر استراتژی پس از شکست ۲۰۰۰

اولین تحول اساسی بعد از شکست سال ۲۰۰۰ در لبنان اتفاق افتاد. اسرائیل که تا قبل از آن عمدتاً به ترورهای گسترده غیرنظامیان متوسل می‌شد، به این نتیجه رسید که باید استراتژی خود را تغییر دهد. از این زمان بود که شاهد تمرکز آن‌ها بر ترور شخصیت‌های کلیدی مقاومت بردیم. مثلاً ترور شهید عماد مغنیه در سال ۲۰۰۸ نمونه بارز این تغییر رویکرد بود.

تحول دوم: آغاز کمپین منظم علیه دانشمندان و فرماندهان مقاومت (۲۰۰۷ به بعد)

تحول دوم و بسیار مهم از سال ۲۰۰۷ شروع شد. در این دوره اسرائیل با همکاری آمریکا، کمپین منظمی را برای ترور دانشمندان هسته‌ای و شکل‌دهی منطقه به نفع منافع اسرائیل را آغاز کرد. هدف نخست این کمپین شناسایی توان عملیاتی نیروهای مقاومت با محوریت سپاه قدس و سپس پاکسازی منطقه بود در اینجا شاهد سه مرحله هستیم:
۱. **جنگ سوریه و موازنه قوا:** جنگ اول سوریه و نیاز روسیه به حضور در خاورمیانه، منجر به ایجاد موازنه قوا در قالب اتحاد امنیتی ایران و روسیه در مقابل اتحاد عبری - غربی پیرامون سوریه شد.
۲. **جنگ سرفناوری (۲۰۱۸ به بعد):** با آغاز رقابت فناوری بین ایالات متحده و چین، ائتلاف‌های منطقه‌ای به نفع این دو قدرت شکل گرفت. اسرائیل با سرمایه‌گذاری سنگین در حوزه سایبر، کمپین‌های ترور و فریادشگری علیه ایران را در سوریه گسترش داد و هم‌زمان به چانه‌زنی برای ایجاد حلقه محاصره علیه ایران (پیمان ابراهیم) پرداخت.
۳. **ادغام ترور و فیزیکی و سایبری (۲۰۲۰):** این مرحله با ترور شهید سردار

سلیمانی و ادغام ترور فیزیکی با حملات سایبری و فناوری‌های پیشرفته مشخص شد. مایکل هایدن، رئیس سابق آژانس امنیت ملی آمریکا از این استراتژی به‌عنوان «بازی‌های المپیک» یاد می‌کند که طی آن کشورهای محور مقاومت با عملیات جاسوسی، سایبری و خرابکاری مواجه می‌شوند.

تحول سوم: پیمان ابراهیم و اهداف نهایی

پس از شکل‌گیری پیمان ابراهیم استراتژی اسرائیل بر سه محور خروج سوریه از محور مقاومت؛ تضعیف و حذف سسران اصلی مقاومت با استفاده از سامانه‌های هوشمند ترور با محوریت جمع آوری اطلاعات؛ و اجرای کمپین ترور فرماندهان سپاه قدس متمرکز شد. در بازه ۲۰۲۱ - ۲۰۲۵ اهداف نهایی شامل ترور چهره‌هایی مانند سیدرضی موسوی، سرلشکر محمدرضا زاهدی، مقامات سیاسی و فرماندهان ارشد حزب الله و حماس (به‌ویژه اسماعیل هنیه و سیدحسین نصرالله) بود. اسرائیل تلاش کرد تا با تبدیل سوریه به منطقه حائل، حمله مستقیم به ایران را ممکن سازد، اما در نهایت به دلیل مقاومت منطقه‌ای، به‌عنوان یک چالش موضوعی در چهارچوب ادراک تهدید بازنمایی شد.

نتایج و تغییر رویکردها

با وجود آسیب‌های واردشده به محور مقاومت (مانند ترورهای سازمان‌یافته و تحریم‌های اقتصادی)، انگاره مقاومت و دیپلماسی منطقه‌ای تقویت شد. این رویکرد جدید شامل تنش‌زدایی با ایران، گسترش روابط با مصر و عربستان، همکاری در مسئله فلسطین و انجام مانورهای نظامی مشترک است. این تحولات نشان‌دهنده بازیابی جایگاه سیاسی - امنیتی ایران در منطقه و تهدیدانگاری توسعه روابط با اسرائیل در نزد رهبران منطقه است.

اسرائیل در پیشبرد سیاست ایران‌هراسی خود چه راهبردهایی را در دستور کار قرار داده است؟

در تحلیل استراتژی اسرائیل علیه ایران، باید گفت ما با یک نقشه پنج‌لایه و چندین برنامه منطقه‌ای حساب‌شده مواجه هستیم. در ادامه به ترتیب توضیح می‌دهم:
اولین لایه این استراتژی، ایران‌هراسی سازمان‌یافته است. بعد از شکست سال ۲۰۰۰ در لبنان، اسرائیل فهمید که باید ایران را به‌عنوان تهدید اصلی معرفی کند. از آن زمان تاکنون، شاهد یک کمپین منظم رسانه‌ای و دیپلماتیک بوده‌ایم که نمونه بارز آن نمایش نقشه‌های دروغین نتانیاوو در سازمان ملل بود.

لایه دوم، تحریم‌های اقتصادی فلج‌کننده است. اسرائیل با تمام قوا تلاش کرده تا اقتصاد ما را تحت فشار قرار دهد. اما غافل از اینکه همین تحریم‌ها باعث شد ما به خودکفایی در بسیاری از حوزه‌ها برسیم.

سومین لایه، تحریم فناوری با محوریت برنامه موشکی و طرح مکمل آن ترور دانشمندان و فرماندهان است. از سال ۲۰۰۷ که کمپین ترور دانشمندان هسته‌ای شروع شد تا ترور شهید سردار سلیمانی در ۲۰۲۰، شاهد یک برنامه سیستماتیک بوده‌ایم. **لایه چهارم،** جنگ سایبری و خرابکاری است. از استاکس نت بگیریم تا حملات پراکنده، شاهد یک کمپین منظم رسانه‌ای و دیپلماتیک بوده‌ایم که در مواقع حساس، به تأسیسات ما، همه بخشی از این استراتژی بوده. اما سیستم‌های دفاع سایبری ما روز به روز قوی‌تر شده‌اند.

و لایه پنجم، براندازی نرم است. اسرائیل امیدوار است با ایجاد اختلافات داخلی، بتواند نظام ما را تضعیف کند. اما مردم ایران بارها ثابت کرده‌اند که در مواقع حساس، یکپارچه‌پشت نظام می‌ایستند.

از سایکس – پیکو تا طرح ینون و نقشه پیترز؛ یک قرن سناریوی تجزیهٔ خاورمیانه و مهار قدرت‌های اسلامی

مرزهایی که برای ماندن، جنگ می‌آفرینند

ایران نیز در این نقشه، دچار چندپارگی اساسی می‌شود؛ آذربایجان به جمهوری آذربایجان ضمیمه می‌شود، خوزستان به دلیل نفت خیز بودن و ترکیب قومی عربی، جدا شده و به عنوان دولت عرب اهواز تعریف می‌شود، بلوچستان به پاکستان ملحق می‌شود و مناطق کردی ایران نیز بخشی از کردستان بزرگ می‌گردند. این تجزیه طلبی‌ها، اگرچه هنوز رسمی نشده‌اند، اما تحرکات پراکنده و ناآرامی‌ها، تحرکات گروه‌های بلوچ و فعالیت‌های شبه‌نظامیان کردی، نشانه‌هایی از فعال بودن این پروژه در میدان عمل هستند.

➤ **طرح جفری گلدبرگ و نقشه آتلانتیک (۲۰۰۷)**

مصر با جمعیتی بالغ بر ۱۱۰ میلیون نفر، یکی از بزرگ‌ترین کشورهای جهان عرب است؛ اما همین بزرگی، در دستر ساختارهای تا کارآمد اقتصادی و سیاسی، می‌تواند به یک پاشنه آشیل بدل شود. در پروژه آتلانتیک (گلدبرگ)، تأکید خاصی بر جدا شدن صحرای سینا از مصر شده است. این منطقه، با اکثریت مساکین بدوی و با فعالیت گروه‌های سلفی و داعش، عملاً خارج از کنترل کامل قاهره بوده است. تجزیه مصر به دو یا چند واحد سیاسی از جمله ایجاد سینای مستقل، دولت قبطی در صعيد و دولت اسلامی در دلتای نیل از جمله سناریوهایی است که برخی از اندیشکده‌های غربی در دهه ۲۰۱۰ مطرح کرده‌اند. به‌ویژه بعد از انقلاب ۲۰۱۱، سقوط مبارک و دوران پر آشوب پس از محمد مرسی، مصر آسیب‌پذیرتر از همیشه شد. امروز نیز با بحران آب نیل، فشارهای اقتصادی و نارضایتی گسترده جوانان، پتانسیل بحران ساختاری همچنان در آن باقی است.

پاکستان، کشوری ساخته‌شده از دل تجزیه و در خطر تجزیه‌ای دوباره، یعنی از سال ۱۹۴۷، بسر مبنای جدایی مذهبی از هند بنا نشده، اما این کشور هیچ‌گاه نتوانست هویت ملی فراتر از اسلام برای خود تعریف کند. جنبش‌های استقلال‌طلب در بلوچستان، سند و خیر پختنخوا همیشه فعال بوده‌اند و تنش‌های فرقه‌ای بین شیعیان و اهل سنت (به‌ویژه گروه‌های تکفیری نظیر سپاه صحابه و لشکر جنگجویی) به سطح بالایی از خشونت رسیده‌اند. در طرح پیتز (۲۰۰۶)، بلوچستان بزرگ شامل بخش‌هایی از پاکستان، ایران و افغانستان به عنوان یکی از واحدهای پیشنهادی جدید ترسیم شده است. افزون بر آن، پیشنهاد تجزیه مناطق پشتون‌نشین پاکستان و ساختن آن به افغانستان برای تشکیل «پشتونستان»، نیز در این نقشه مطرح شده بود. سیاست «دوگانگی امنیتی» با پاکستان، یعنی حمایت از طالبان و دیگر گروه‌های رادیکال در افغانستان، در کنار بحران‌های اقتصادی و تنش با ارتش، این کشور را به یکی از کاندیداهای بالقوه فروپاشی ساختاری در قرن ۲۱ تبدیل کرده است.

در سال ۲۰۰۷، «جفری گلدبرگ»، روزنامه‌نگار صهیونیست و تحلیل‌گر نزدیک به لابی آپیک، مقاله‌ای در مجله آتلانتیک نوشت که در آن از «خاورمیانه پس از عراق» سخن گفت و نقشه‌ای از تجزیه کامل منطقه ارائه داد. او که سابقه خدمت در ارتش اسرائیل را داشت، سودان را به‌عنوان نمونه آغازین تجزیه معرفی کرد، و چهار سال بعد، سودان جنوبی در سال ۲۰۱۱ با حمایت غربی‌ها اعلام استقلال کرد. در این نقشه، دولت شیعه‌ای در جنوب لبنان برای مهار حزب‌الله شکل می‌گیرد، بخش‌هایی

در کنار این پنج لایه، دو برنامه منطقه‌ای مهم هم در جریان است:

اول دکتترین پیرامونی که سعی دارد با عادی‌سازی روابط با برخی کشورهای عربی، حلقه محاصره حول ایران را تکمیل کند. اما این پیمان‌ها بیشتر نمایشی بوده تا واقعی. دوم تضمین برتری نظامی از طریق دریافت تسلیحات پیشرفته از آمریکا. اما فناوری بومی ما ثابت کرده که نیازی به تقلید از دیگران نداریم.

نکته پایانی اینجاست: هرچند اسرائیل در ظاهر برنامه‌ریزی دقیقی دارد، اما در عمل توانسته به اهدافش برسد. مقاومت ما نه‌تنها تضعیف نشده، بلکه هر روز قوی‌تر و منسجم‌تر شده‌است. امروز دیگر بسیاری از کشورهای منطقه هم فهمیده‌اند که ایران یک واقعیت غیر قابل انکار در معادلات منطقه‌ای است.

اسرائیل در جنگ اخیر چگونه از هوش مصنوعی برای ضربه‌زدن به کشورمان استفاده کرد؟

اسرائیل در جنگ دوازده‌روزه اخیر از فناوری‌های پیشرفته هوش مصنوعی به‌شیوه‌های مختلفی برای شناسایی و حمله به اهداف استفاده کرد. این رویکرد در چهارچوب نظریه «رنسانس جنگ‌ها» قرار می‌گیرد که بر سه محور اصلی استوار است: فرماندهی عملیات با هوش مصنوعی، تغییر ابزار جنگی با تمرکز بر پهپادها و ریزپرنده‌ها و امنیت اطلاعات همراه با جنگ سایبری و عملیات روانی. این مدل بخشی از طرح کلی‌تر تسلیحاتی‌کردن هوش مصنوعی محسوب می‌شود که توسط بین‌یوکانان، معاون فناوری کاملاً هریس و تیم بایدن طی سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ برای مقابله با روسیه و چین طراحی شده بود.

در عمل، اسرائیل از سیستم‌های تحلیل داده و مدل‌سازی شناختی پیشرفته بهره‌برد. این سیستم‌ها با جمع‌آوری و پردازش حجم عظیمی از داده‌هایخباراتی، تصاویر ماهواره‌ای و فعالیت‌های شبکه‌های اجتماعی الگوهای رفتاری فرماندهان ایرانی را شناسایی می‌کردند. سپس چندین نقطه احتمالی حضور فرماندهان را در لیست هدف قرار می‌دادند تا احتمال موفقیت عملیات افزایش یابد. هم‌زمان، پهپادهای خودران مجهز به هوش مصنوعی به کار گرفته شدند که قابلیت شناسایی، ردیابی و حتی حمله خودکار را داشتند و وابستگی به کنترل انسانی را به حداقل می‌رساندند. این پهپادها از الگوریتم‌های هدف‌گیری پیشرفته‌ای مشابه فناوری مورد استفاده در ترور شهید فخری‌زاده بهره‌می‌بردند.

علاوه بر این، اسرائیل از ریزپرنده‌های انبوه برای حملات هماهنگ و گسترده استفاده کرد. پیش از اجرای عملیات‌های فیزیکی، حملات سایبری متعددی علیه سیستم‌های ارتباطی و دفاعی ایران انجام می‌شد تا کارایی دفاعی کاهش یابد. این حملات شامل استفاده از بات‌نت‌ها و وب‌دافزارهای پیشرفته برای تخریب زیرساخت‌های حیاتی بود. هماهنگی دقیق بین حملات سایبری و عملیات هوایی باعث می‌شد اث‌رگذاری حملات به حداکثر برسد.

این تحولات نشان می‌دهد که ایران با نوع جدیدی از جنگ هیبریدی – فرسایشی مواجه است که همواره ابعاد پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. در چنین شرایطی، سیستم دفاعی کشور باید به‌صورت پویا همگام با تحولات فناوری بروز شود. تقویت هوش مصنوعی دفاعی، توسعه جنگ الکترونیک و ارتقای سامانه‌های ضدپهپادی از جمله ضروریاتی است که باید مورد توجه قرار گیرد؛ چ‌را که جنگ‌های آینده بیش از هر زمان دیگری به فناوری و داده‌محوری وابسته خواهند بود.

از اردن و سوریه برای تشکیل دولت دروزی جدا می‌شوند، سینای مصر به دولت مستقل بدل می‌شود و سوماتی نیز به چند واحد سیاسی تقسیم می‌گردد. در مورد اردن، در طرح‌های منطقه‌ای چون ینون (۱۹۸۲) و آتلانتیک (۲۰۰۷)، اردن به‌عنوان محوری برای «انتقال مسئله فلسطین از اسرائیل به شرق رود اردن» مطرح شده است. در طرح نقشه گلدبرگ (The Atlantic ۲۰۰۷)، حتی از تشکیل یک دولت دروزی با جدا شدن مناطقی از شمال اردن و جنوب سوریه یاد می‌شود. با افزایش حضور گروه‌های جهادی در مرزهای سوریه و نارضایتی‌های اقتصادی داخلی، اردن نیز ممکن است در آینده یکی از قربانیان بالکانیزاسیون تدریجی منطقه باشد؛ به‌ویژه اگر پروژه‌های تشکیل دولت‌های قوم‌محور در سوریه، عراق یا لبنان تکمیل شود. همچنین بر اساس مستندات اردن، در قالب دولت فلسطینی پیشنهادی در صورت اجرای طرح «معامله قرن» در نظر گرفته شده‌اند. دولت اردن با جمعیت بالای فلسطینی، همواره در خطر فشار داخلی برای تجدید ساختار سیاسی است و پادشاهی هاشمی با تکیه بر اقلیت بادهی‌نشینان وفادار به تاج‌وتخت و حمایت‌های امنیتی غرب دوام آورده است. به‌ویژه در سال‌های اخیر که با بحران‌های اقتصادی و نارضایتی از حکومت ملک عبدالله مواجه بوده است.

در این میان، عربستان سعودی نیز از نظر طراحان نقشه‌های خاورمیانه جدید، باید بالکانیزه شود. مفهوم «بالکانیزاسیون» به فروپاشی یوگسلاوی اشاره دارد، جایی که کشور بزرگی به مجموعه‌ای از دولت‌های کوچک قومی و مذهبی تبدیل شد. بسیاری از تحلیل‌گران غربی با اشاره به شکاف‌های مذهبی، قبیله‌ای، اقتصادی و سیاسی در عربستان، چنین سناریویی را برای ریاض ترسیم کرده‌اند. مقاله «ویلنم رایت» در آتلانتیک، از تشکیل پنج دولت مستقل در شبه جزیره عربستان سخن می‌گوید: وهابستان در نجد، دولت شیعی در شرق، دولت سنی در غرب، دولت جنوبی با محوریت یمن و دولت شمالی قبیله‌گرا. فساد ساختاری، بیکاری بالای جوانان (نزدیک به ۴۰ درصد)، انتقال قدرت به نسل جدید در خاندان سلطنتی، اعتراضات مردمی در استان‌های شرقی و شکست‌های منطقه‌ای مانند جنگ یمن، همگی زمینه‌ساز تحقق این پیش‌بینی‌ها هستند. حمله پهپادی به تأسیسات نفتی آرامکو در بقیق و خریص در سپتامبر ۲۰۱۹، تنها یکی از نشانه‌های شکنندگی ساختار امنیتی و اقتصادی این پادشاهی است. در پایان می‌توان گفت آنچه در نقشه‌ها و طرح‌های ذکر احتمالاً مُقتضی شدند و چیزی که امروز خیلی به آن نزدیک هستیم نبرد کردیروهراس‌ت و احتمالاً شاهد تغییر استراتژیک غرب از تجزیه به سمت ایجاد کردیور سوق پیدا کنیم. با این وجود این‌ها صرفاً نظریه یا خیال‌پردازی نبوده، بلکه بسیاری از آن‌ها با تحقق یافته‌اند یا در حال پیاده‌سازی‌اند. طرح سایکس – پیکو، طرح ینون، نقشه پیتز و سناریوی گلدبرگ، چهار ستون اصلی نظریه توطئه نیستند، بلکه چهار بخش از یک استراتژی پیوسته‌اند که هدف آن ممانعت از شکل‌گیری قدرت‌های بزرگ اسلامی، تقسیم منطقه به دولت‌های ضعیف و درگیر با خود و تأمین امنیت و برتری سواد اسرائیل است. تنها با فهم عمیق این پروژه‌ها و تقویت وحدت، انسجام و خودآگاهی منطقه‌ای می‌توان در برابر موج تجزیه مقاومت کرد.

فرهیختگان

روزنامه



یکشنبه ۱۹ مرداد ۱۴۰۴



شماره ۴۴۸۰



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE

۱۵